

آمریکا

و جنگ ایران و عراق؛

از ادعای بی طرفی تا مداخله علنی

□ حسین مسعود نیا*

تهاجم نظامی عراق به ایران در سپتامبر ۱۹۸۰ شهر یور ماه ۱۳۵۹) که منجر به وقوع جنگ هشت ساله بین دو کشور در منطقه خلیج فارس گردید در آخرین ماههای دوران ریاست جمهوری کارتر آغاز گردیده بود و در دوران ریگان خاتمه یافت. سیاستمداران و دولتمردان آمریکا نمی توانستند در قبال این زویداد بی تفاوت باشند؛ چراکه اولاً، جنگ در منطقه خلیج فارس جریان داشت؛ منطقه‌ای که دولت آمریکا از سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) به بعد، در آن دارای منافع اساسی بود. ثانیاً سرنوشت جنگ با توجه به طرفهای درگیر در آن برای آمریکا مهم بود؛ زیرا در یک طرف موضوع، ایران قرار داشت، کشوری که پس از وقوع انقلاب اسلامی در آن به دشمن اصلی آمریکا در منطقه مبدل گردیده بوده و در سوی دیگر آن عراق، کشوری که از سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) به بعد، نزد افکار عمومی غرب، متحد شوروی در منطقه به شمار می آمد. ثانیاً جنگ در زمان جنگ سرد به وقوع می پیوست و امکان بهره برداری رقیب (شوروی) از آن، برای افزایش نفوذ خود در خلیج فارس وجود داشت.

با مد نظر قرار دادن چنین دلایلی، بدیهی می نماید که رهبران آمریکا در قبال جنگ ایران و

عراق و وقایع آن، موضع گیری و سعی در اتخاذ رهیافتهایی برای نیل به اهداف خود در منطقه نمایندند. اما قبل از انجام هر گونه پژوهشی پیرامون این مهم، طرح یک سؤال اساسی ضروری می‌نماید و آن اینکه: تلقی رهبران آمریکا از حمله عراق به ایران و موضع آنها در قبال تحولات این جنگ، با توجه به تحولات انقلابی در جامعه ایران و پیامدهای آن در منطقه (با نگاه به منافع آمریکا) چه بود؟ و این رویکرد در طول دوران جنگ با توجه به سیر وقایع میدان جنگ، دچار چه دگر دیسی‌هایی گردید؟

علاوه بر سؤال اصلی، سؤالات فرعی این پژوهش عبارتند از:

- آمریکا در خلیج فارس چه اهدافی را هنگام آغاز جنگ تعقیب می‌کرد؟

- انقلاب ایران چه چالش‌هایی فراروی منافع آمریکا در منطقه ایجاد کرد؟

- رهیافت رهبران آمریکا برای مقابله با این چالش‌ها چه بود؟

- حمله عراق به ایران همسو با کدام یک از اهداف آمریکا در منطقه بود؟

- دکترین حاکم بر سیاست خارجی ریگان چه بود و جایگاه جنگ ایران و عراق در این

دکترین، چگونه باید ارزیابی گردد؟

- سیاست خارجی آمریکا در دوران زیگان در قبال جنگ ایران و عراق دچار چه

دگر دیسی‌هایی گردید؟

فرض اساسی ما در این مقاله بر این است که:

انقلاب اسلامی ایران، چالش‌های اساسی فراروی منافع آمریکا در منطقه ایجاد کرد.

رهبران آمریکا در دوران ریاست جمهوری کارتر، علی‌رغم بی‌طرفی در حمله عراق به

ایران، از وقوع این جنگ به دلیل خنثی‌سازی پیامدهای منفی انقلاب اسلامی ایران علیه

منافع آمریکا در منطقه، خشنود بودند. با به قدرت رسیدن رُنالد ریگان و اعلان دکترین رامبو،

نامبرده سعی کرد از جنگ برای به بن بست کشاندن انقلاب ایران استفاده کند. اما رویدادهای

بعدهی و به دست گرفتن ابتکار عمل از سوی ایران در جنگ، سبب گردید تا سیاست آمریکا،

به تدریج از ادعای بی‌طرفی در قبال جنگ، به سیاست حمایت از عراق و در پایان، به سیاست

مداخله‌علنی در جنگ به نفع عراق دگرگون گردد.

هدف از نگارش این مقاله، پاسخ به سؤالات مذکور و اثبات فرضیه مطروحه می‌باشد.



- خلیج فارس و اهداف آمریکا

تلاش آمریکا برای حضور در خلیج فارس به قرن نوزده و قبل از آن بر می‌گردد. اما این کوششها به دلیل مخالفت بریتانیا و عدم اراده قوی خود رهبران آمریکا ناکام ماند. اما در زمان جنگ جهانی دوم، به دلیل مقتضیات زمان جنگ، دولت بریتانیا رسماً از آمریکا تقاضای اعزام نیرو به منطقه کرد؛ تقاضایی که زمینه ساز حضور رسمی آمریکا در منطقه گردید. پس از پایان جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد؛ موقعیت استراتژیک منطقه منابع غنی نفت و گاز و بازارهای مساعد آن، آمریکا را علاقه‌مند به دائمی کردن نفوذ خود در منطقه کرد.^(۱)

از این هنگام؛ بین پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵م (۱۳۲۴هـ.ش) تا زمان خروج کامل نیروهای انگلیسی از منطقه شرق سوئز و خلیج فارس در سال ۱۹۷۱م (۱۳۵۰هـ.ش) وقوع برخی رویدادها و عوامل؛ نظیر: شعله‌ور شدن احساسات ناسیونالیستی در منطقه علیه بریتانیا و همسویی آمریکا در مراحل آغازین با این جنبشها، سیاستهای تهدیدآمیز شوروی در منطقه و سیاست انفعال بریتانیا در قبال این تهدیدات، تأثیر پیامدهای اقتصادی جنگ بر دولت بریتانیا و افول قدرت این کشور، همه و همه، زمینه‌ساز جایگزینی آمریکا به جای انگلیس در منطقه گردید.^(۲) از زمان خروج نیروهای انگلیسی از منطقه، تا زمان فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، آمریکا سه هدف اساسی در منطقه خلیج فارس تعقیب می‌کرد. این اهداف عبارت بودند از: ۱- مقابله با نفوذ کمونیسم ۲- تضمین تداوم صدور نفت ارزان از منطقه به غرب ۳- دفاع از رژیمهای محافظه‌کار و متحدین غرب در منطقه.

علاوه بر این سه هدف، رهبران آمریکا در تصمیم‌گیریهای خود برای منطقه در خلال این مدت، همواره دو نکته را مدنظر قرار داده‌اند؛ اول اینکه تلاش نموده‌اند با انتخاب برخی از دولتهای منطقه به عنوان تکیه‌گاه اصلی سیاست خود، نوعی توازن قوا در منطقه ایجاد کنند؛ و دیگر اینکه سیاستهایی را اتخاذ کرده‌اند که منافع اسرائیل متحد استراتژیک آنان را در خاورمیانه تأمین کنند. راهکارهای دولت آمریکا در خلیج فارس در خلال این مدت ۱۹۹۲-۱۹۷۱-۱۳۷۱-۱۳۵۰)، برای تأمین اهداف خود، از طریق مدنظر قرار دادن اوضاع داخلی خود آمریکا، تحولات جهانی و منطقه‌ای تدوین گردیده است.^(۳)

رهیافت دولتمردان آمریکا برای نیل به اهداف خود در منطقه در طول دهه ۱۹۷۰م



(۱۳۵۰ هـ ش) به دلیل درگیر بودن این کشور در بحران ویتنام و امکان تشدید احساسات ناسیونالیستی در منطقه به دلیل حضور مستقیم آمریکا، بر اساس استراتژی جنگ به دست دیگران برای آمریکا شکل گرفته بود. این راهکار در قالب دکترین نیکسون، یا گوام، تجلی یافت و دو کشور ایران و عربستان سعودی البته هر کدام به دلایلی خاص مأمور انجام این مهم گردیدند. اما با گذشت زمان و علی رغم انتخاب اولیه هر دو کشور ایران و عربستان، به دلایل عدیده، از جمله ارتش کار آمد ایران، ساحل طولانی این کشور در خلیج فارس، عدم توجه کامل عربستان به تحولات خلیج فارس و مهمتر از همه، آمادگی رهبران وقت ایران برای تبدیل شدن به یک بازیگر فعال منطقه‌ای مأمویت اصلی در چارچوب دکترین نیکسون، به ایران واگذار گردید؛ سیاستی که در دوران جانشینان نیکسون، جرالدفورد و جیمی کارتر، نیز ادامه یافت. (۴)

انقلاب اسلامی؛ رویارویی ایران و آمریکا

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و به دنبال آن، استقرار نظام جمهوری اسلامی در کشور، نه تنها سبب فرو پاشی سیاست دو پایه گردید، بلکه چالشهای اسلامی نیز فراروی منافع آمریکا در منطقه ایجاد کرد. برخی از این چالشها پیامد مستقیم و برخی دیگر، پیامد غیر مستقیم انقلاب ایران بود. مهمترین پیامد غیر مستقیم انقلاب ایران برای آمریکا در خروج این کشور از اردوگاه غرب، به عنوان تکیه گاه اصلی سیاست خارجی آمریکا در منطقه، و ایجاد نوعی خلاء بود. توضیح اینکه، یکی از وجوه بارز سیاست خارجی ایران در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، وابستگی این کشور به بلوک غرب، بخصوص آمریکا و ایفای نقش فعال در چارچوب سیاست سد نفوذ بود. (۵) پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به معنای خط پایانی این مأموریت بود؛ چراکه اولاً یکی از ویژگیهای بارز این انقلاب، غرب ستیزی و بویژه مخالفت با آمریکا، بود؛ فرآیندی که با اشغال لانه جاسوسی توسط دانشجویان پیرو خط امام به اوج خود رسید. ثانیاً رهبران انقلاب ایران خواهان تعقیب سیاست خارجی ایران بر اساس اصل «نه شرقی - نه غربی» بودند و این مهم مانع از تداوم نقش ایران در مقابله با نفوذ کمونیسم در منطقه می گردید. آنچه در این میان مشکل را برای آمریکا و چندان کرد، خروج همزمان ایران از بلوک غرب همراه با تجاوز ارتش شوروی به



افغانستان و نفوذ کمونیسم در منطقه‌ای از خلیج فارس تا شمال آفریقا بود؛ منطقه‌ای که برژنسکی آن را هلال بحران نامید. (۶)

علاوه بر خروج ایران از اردوگاه غرب، انقلاب ایران از دو بُعد دیگر نیز مستقیماً منافع آمریکا در منطقه را در معرض چالش قرار دارد؛ یکی ثبات و امنیت منطقه و دیگر تداوم صدور نفت قبل از پیروزی انقلاب، ایران نقش اساسی در دفاع از متحدین آمریکا در منطقه در قبال تهدیدات داخلی و خارجی داشت؛ اما با پیروزی انقلاب، ایران دیگر نه تنها عامل ثبات نبود؛ بلکه خود - البته به زعم رهبران آمریکا از چند جهت امنیت منطقه را در معرض تهدید قرار می‌داد. بلافاصله پس از پیروزی انقلاب امام خمینی (ره)، رهبر فقیه انقلاب، مسأله صدور انقلاب را مطرح ساختند؛

«ما باید از مستضعفان جهان حمایت کنیم، ما باید در صدور انقلابمان به جهان کوشش کنیم و تفکر اینکه انقلابمان را صادر نمی‌کنیم، کنار بگذاریم، زیرا اسلام بین کشورهای مسلمان فرقی قایل نمی‌شود و پشتیبان تمامی مستضعفان جهان است.» (۷)

البته منظور اصلی رهبر انقلاب اسلامی نه مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر؛ بلکه آگاه کردن مستضعفان جهان به حقوق خود، از طریق راهکارهای تبلیغی و فرهنگی بود، ولی عدم درک واقعی رهبران آمریکا از مفهوم اشعار صدور انقلاب، سبب گردید تا از آن پس از دیدگاه آنان ایران تهدیدی جدی برای امنیت و ثبات منطقه باشد. علاوه بر مسأله صدور انقلاب، موضوع دیگری که در سالهای آغازین پس از پیروزی انقلاب موقعیت رژیمهای محافظه کار منطقه را در معرض تهدید قوا می‌داد، گسترش قیامهای اسلامخواهانه همراه با خصلت غرب ستیزی بود. اگر چه قیامهای اخیر دارای خصائل مشترک با انقلاب ایران بودند؛ اما، کالبد شکافی دقیق آنها، بیانگر این مهم است که علت اصلی شکل‌گیری آنها نه مداخله ایران؛ بلکه ناکامی ایدئولوژیهای وارداتی از غرب و شرق در پاسخ به بحران هویت در این کشورها بود. (۸)

واقعیتی که رهبران غرب، بخصوص آمریکا به ندرت حاضر به قبول آن بودند. چالش سومی که انقلاب ایران فراروی منافع آمریکا در منطقه ایجاد کرد؛ تهدید صدور

نفت ارزان از منطقه غرب بود. تهدید اخیر ناشی از چند عامل بود: اولاً کاهش صادرات نفت ایران به غرب بر اثر اعتصابات زمان انقلاب سبب وارد آمدن دومین شوک نفتی به بازار نفتی جهان گردید؛ ثانیاً پس از پیروزی انقلاب، رهبران ایران دیگر مانند قبل حاضر به صدور نفت ارزان نبودند و در صدد جایگزین ساختن ایدئولوژی به جای نفت در سیاست خارجی ایران بر آمدند^(۹) مضافاً اینکه، آمریکا نگران گسترش دامنه اعتصابات مناطق نفتی ایران به سایر کشورهای منطقه بود.

علاوه بر چالشهای فوق، به نظر می‌رسد مهمترین نگرانی آمریکا از انقلاب ایران، ماهیت ضد اسرائیلی انقلاب ایران بوده باشد؛ چراکه شعار «امروز ایران فردا فلسطین» هنگامی از سوی انقلابیون ایران مطرح می‌شد که با امضای پیمان کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل و جدایی مصر از کشورهای عربی، آمریکا مسأله فلسطین را خاتمه یافته تلقی می‌کرد. پاسخ رهبران وقت آمریکا بویژه شخص جیمی کارتر، برای مقابله با این چالشها بر این پایه‌ها استوار بود: یکی مسئولیت پذیری و دیگر ایجاد ترتیبات جدید امنیتی برای منطقه در عوض دکترین نیکسون. راهکار نخست منجر به تشکیل نیروهای واکنش سریع و قرارداد های دو جانبه دفاعی با کشورهای منطقه گردید و پیامد راهکار دوم تشکیل شورای همکاری خلیج فارس با محوریت عربستان بود. هدف از اتخاذ این راهکارها، بویژه تشکیل شورای همکاری خلیج فارس، مقابله با تهدیدات ناشی از انقلاب ایران علیه کشورهای منطقه بود.^(۱۰)

در چنین موقعیتی، دقیقاً هنگامی که کارتر تمام هم و غم خود را صرف مقابله با تهدیدات ناشی از انقلاب ایران علیه منافع آمریکا در منطقه کرده بود، ارتش عراق در شهریور ماه ۱۳۵۹ سپتامبر ۱۹۸۰ تجاوز همه جانبه خود را از زمین، هوا و دریا علیه ایران آغاز کرد؛ تجاوزی که منتهی به وقوع جنگی هشت ساله بین دو کشور گردید و بالاخره براساس قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت پایان پذیرفت. بدون شک رهبران عراق از تجاوز خود به ایران، اهداف مختلف ارضی، سیاسی و ایدئولوژیکی را تعقیب می‌کردند که مهمترین آنها، سرنگونی نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران بوده این جنگ، اگرچه در زمان کارتر به وقوع پیوست؛ اما به دلیل اینکه چند ماه بعد از شروع آن رونالد ریگان، رهبر جمهوریخواهان در انتخابات





ریاست جمهوری آمریکا پیروز گردید، موضوع جنگ ایران و عراق بیشتر در ارتباط با سیاست خارجی ریگان باید بررسی گردد.

اما قبل از تبیین جایگاه جنگ ایران و عراق در سیاست خارجی ریگان، بیان دو نکته حائز اهمیت است؛ اول اینکه، تجاوز عراق به ایران در آن مقطع به نفع آمریکا بود؛ چرا که نه تنها همسو با سیاستهای آمریکا در منطقه به منظور مقابله با انقلاب ایران بود؛ بلکه تأمین کننده یکی از مهمترین اهداف آمریکا در منطقه، یعنی توازن قوا نیز به شمار می‌رفت. نکته دیگر اینکه، علی‌رغم ادعاهای مکرر آمریکا مبنی بر بی‌اطلاعی آنها از تصمیم عراق و بی‌طرفی آنها در ماههای آغازین جنگ، تجزیه و تحلیل اسناد و مدارک بیانگر این مهم است که دولت عراق قبل از آغاز تجاوز به ایران، با اتخاذ برخی سیاستها در خاور میانه همسو با سیاستهای خارجی آمریکا، تلقی رهبران این کشور از خود به عنوان متحد شوروی را دگرگون و چراغ سبز آمریکا را برای حمله به ایران دریافت کرده بود. به عنوان مثال، صدام حسین در ژانویه ۱۹۷۹ (دی ۱۳۵۷) همراه با کشورهای محافظه کار عرب، تجاوز شوروی به افغانستان را محکوم و منشور اتحاد ضد شوروی را در خاور میانه پی‌ریزی کرد. علاوه بر این، بغداد اشغال سفارت آمریکا در تهران را محکوم و مدتی بعد در مارس ۱۹۸۰ (فروردین ۱۳۵۹) یک پیمان عدم تجاوز با عربستان امضاء کرد. رویکرد جدید عراق در سیاست خارجی خود، فاصله‌گیری از شوروی و همسویی با آمریکا، با کناره‌گیری این کشور از جبهه اعراب مخالف کمپ دیوید به اوج خود رسیده^(۱۱) اتخاذ این سیاستها از سوی بغداد، زمینه را برای ملاقات محرمانه برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر، و صدام حسین در سال ۱۹۸۰ (تیر ماه ۱۳۵۹) فراهم کرد؛ ملاقاتی که حداقل رهبران عراق را مطمئن ساخت که چراغ سبز آمریکا را برای تجاوز به ایران دریافت کرده‌اند.^(۱۲) با وجود این، سیاست آمریکا در ماههای آغازین جنگ به ظاهر بر اساس اصل بی‌طرفی و حمایت از آتش بس استوار بود. هر چند این سیاست در آن هنگام، به نفع عراق بود، چرا که از تش این کشور، به دلیل عدم آمادگی ایران، اراضی وسیعی از ایران را اشغال کرده بود.

رُنالد ریگان؛ دکترین رامبو و جنگ ایران و عراق

بدین ترتیب، هنگامی که در ژانویه ۱۹۸۱ (۱۳۵۹) رُنالد ریگان عهده‌دار پست ریاست

جمهوری می‌گردید، حدود پنج ماه از آغاز تجاوز عراق به ایران می‌گذشت. رئیس‌جمهور جدید علاوه بر تأکید بر تداوم سیاست کارتر در منطقه خلیج فارس، بین فروش سلاح و تقویت عربستان، دکترین جدیدی را در سیاست خارجی آمریکا اعلام داشت که به دکترین «رامبو» شهرت یافت. هدف از سیاست جدید، مقابله با شکستهای آمریکا در برخی از کشورهای جهان سوم نظیر ایران و نیکاراگوئه بود. مهمترین پی‌آمد سیاست خارجی جدید آمریکا در قبال شوروی، پایان دادن به تنش زدایی و آغاز مجدد جنگ سرد که نقطه عطف آن، طرح موسوم به جنگ ستارگان و در خصوص کشورهای جهان سوم، ایجاد موانع فراروی انقلابهای ملی و ممانعت از انجام تحولات مترقیانه در این کشورها بود. مهمترین راهکار ریگان برای نیل بدین منظور در جهان سوم، عبارت بود از: مشغول کردن کشورهای انقلابی به امور داخلی خود از طریق ایجاد درگیریهای قومی و مذهبی و درگیر ساختن این کشورها با کشورهای همسایه در جنگهای بدون پیروز:

«هر جا انقلابی پدید آمد تا الگویی غیر از الگوی سرمایه‌داری عرضه کند، باید به مصائب و تنام دچار شود. تحمیل جنگ کم‌شدت ابزار اصلی این سیاست است ... این جنگ شکلی از جنگ است که هدف از آن نابود کردن اصل امید است.» (۱۳)

تبیین سیاست خارجی آمریکا در قبال جنگ ایران و عراق، تنها براساس استراتژی کلی حاکم بر سیاست خارجی ریگان مبنی بر تحمیل جنگهای بدون پیروز بر دولتهای انقلابی، امکان‌پذیر است؛ مضافاً اینکه تأمل در رویدادهای هشت سال دفاع مقدس البته به صورت طولی، بیانگر این مهم است که به تناسب تغییر وضعیت در جبهه‌ها به نفع ایران، مداخله آمریکا در جنگ علیه ایران بیشتر می‌گردیده است.

الف - ابتکار عمل ایران در جنگ با سرآغاز حمایت ضمنی آمریکا از عراق

همانطور که قبلاً گفته شد، ارتش عراق تجاوز همه‌جانبه خود را به ایران در شهریور ۱۳۵۹ آغاز و به دلیل عدم آمادگی ایرانیان، موفق به کسب موفقیت‌هایی نیز گردید. اما با گذشت کمتر از یک سال از شروع حمله عراق، ایران با ایجاد هماهنگی بین نیروهای ارتش، سپاه و بسیج موفق گردید با اتخاذ سیاست تهاجمی در طول جبهه‌ها، ابتکار عمل را به دست گرفته و وضعیت را به نفع خود دگرگون کند نقطه شروع این شمول، شکست محاصره آبادان در



مهرماه ۱۳۶۰ بود که با عملیاتهای دیگر تکمیل گردید.

رویکرد ایران به سیاست تهاجمی در طول جبهه‌ها و قرار گرفتن عراق در موضع ضعف، آمریکا را ترغیب به چشم‌پوشی از سیاست بی‌طرفی و حمایت ضمنی از عراق کرد. هدف اصلی رهبران آمریکا از سیاست اخیر، کمک به عراق به منظور توقف پیشروی نیروهای ایران در طول جبهه‌های جنگ بود. رهیافت اصلی رهبران آمریکا برای نیل بدین منظور، کمک اطلاعاتی به عراق در خصوص نقل و انتقالات نظامی ایران در طول جبهه‌ها، ترغیب کشورهای منطقه به اعطای کمک به عراق و مساعدت به صدام حسین برای خروج از انزوای بین‌المللی بود. در راستای سیاست اخیر بود که ویلیام کیسی، رئیس وقت CIA با برزان تکریتی، نماینده صدام حسین در امان دیدار و دو طرف موافقت به مبادله اطلاعات در خصوص جنگ ایران و عراق کردند.^(۱۴) علاوه بر این آمریکا کشورهای میانه‌رو عرب، نظیر مصر و اردن، را تشویق به کمک به عراق کرد، ضمن آنکه خود نیز با حذف نام عراق از لیست کشورهای حامی تروریسم این کشور را یاری داد تا با خروج از انزوا قادر به تأمین نیازهای مالی و نظامی خود در جهان غرب باشد.^(۱۵)

ب - آزادی خرمشهر؛ سرآغاز حمایت رسمی آمریکا از عراق

اما با گذشت اندک زمانی سیاست آمریکا در قبال جنگ ایران و عراق از مرحله حمایت ضمنی به حمایت رسمی تغییر یافت و این دگردیسی، معلول پیروزی نیروهای ایران در طول جبهه‌های جنگ بود؛ فرایندی که نقطه عطف آن آزادی خرمشهر در چهارم خرداد ۱۳۶۱ توسط نیروهای ایران بود. بدون شک رویداد اخیر نقطه عطفی در تاریخ جنگ به شمار می‌رفت شکست اخیر ارتش عراق، آنچنان موقعیت صدام حسین را در داخل تضعیف کرد که نامبرده چند روز بعد، جلسه شورای فرماندهی عراق را تشکیل و آمادگی خود را برای بازگرداندن نیروهای خود به موزهای شناخته شده بین‌المللی اعلان و بلافاصله نیز این سیاست را تحقق بخشید.^(۱۶) علاوه بر داخل عراق، پیروزیهای ایران در منطقه نیز بازتاب وسیعی داشت؛ مهمترین پیامد آزادی خرمشهر در منطقه، تلاش کشورهای نظیر عربستان و سوریه برای میانجیگری بین ایران و عراق برای پایان جنگ بود؛ و حتی عربستان، بنا به ادعای برخی منابع، حاضر به پرداخت بخش اعظم غرامت جنگی به ایران گردید.^(۱۷)



اخبار پیروزیهای ایران برای آمریکا نگران کننده بود. به نظر می‌رسد این نگرانی ناشی از چند موضوع بوده باشد: اولاً، این دولت نگران بود که با شکست عراق در جبهه‌های نظامی، شیعیان با استفاده از فرصت علیه دولت مرکزی قیام کرده و زمام امور را به دست گیرند. ثانیاً، پیشرویهایی ایران در کردستان عراق و همزمان با آن فعالیت کردهای عراق، آمریکا را به شدت نسبت به ثبات و امنیت منطقه نگران کرد. ثالثاً، تأکید ایران بر تنبیه متجاوز و تداوم جنگ تا سقوط رژیم بعث عراق نه تنها با استراتژی کلی آمریکا در قبال جنگ مبنی بر نداشتن پیروز در تضاد بود؛ بلکه موقعیت رژیمهای محافظه کار منطقه نیز در معرض تهدید قرار می‌گرفت.

دولت آمریکا برای مقابله با چنین خطراتی ابتدا در صدد برآمد تا با حمایت از طرحهای پیشنهادی عربستان برای اعلان آتش بس و برقراری صلح بین دو کشور، هم ژست بی طرفانه بگیرد^(۱۸) و هم اینکه فرصت مناسبی در اختیار رهبران عراق برای تجدیدخوا قرار دهد. اما مخالفت ایران با میانجیگری عربستان و اصرار بر تنبیه متجاوز همراه با تداوم عملیات نظامی در درون خاک عراق، با تمرکز بر شهر بصره، رهبران آمریکا را مصمم به کنار گذاردن حمایت ضمنی از عراق و رویکرد به سیاست حمایت رسمی از عراق کرده هدف اصلی دولت آمریکا از سیاست اخیر، ممانعت از شکست عراق در مقابل پیروزی ایران بوده آمریکا برای نیل بدین منظور، کمکهای اطلاعاتی، اقتصادی و نظامی در اختیار عراق قرار داد.

توضیح اینکه از نظر اطلاعاتی در این هنگام CIA یک ایستگاه اطلاعاتی در بغداد و در کنار کاخ صدام حسین نصب کرد. این مرکز دقیق ترین اطلاعات مربوط به وضعیت نیروهای ایران در طول جبهه‌های جنگ را، که از طریق آواکسهای عربستان دریافت می‌کرد، در اختیار عراق قرار می‌داد. «هاوارد تیچر»، یکی از اعضای شورای امنیت ملی آمریکا در زمان ریگان، درباره اهمیت این اطلاعات چنین می‌گوید.

«آمریکا برای صدام حسین کاری کرده که تا آن روز برای هیچ یک از نزدیکترین

متحدین خود نکرده بود. (۱۹)

از نظر اقتصادی نیز آمریکا به چند طریق صدام حسین را یاری داد؛ اولاً این دولت با بینم دادن کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از به مخاطره افتادن موقعیتشان در





صورت شکست عراق در جنگ، آنها را ترغیب به اعطای کمکهای بلاعوض یا اعطای تسهیلات با شرایط آسان به عراق کرد به نظر می‌رسد کمک ۵۷/۵ میلیارد دلاری اعضای شورا در طول جنگ با ایران به عراق؛ تنها با مد نظر قرار دادن سیاست اخیر آمریکا قابل فهم باشد.^(۲۰) ثانیاً، پس از تجدید روابط دیپلماتیک بین عراق و آمریکا در نوامبر ۱۹۸۴ (آذر ۱۳۶۳) و پس از گذشت ۱۶ سال قطع رابطه، دولت آمریکا برای عراق در داخل جامعه آمریکا و در جهان غرب تسهیلات ویژه مالی خواهم کرد^(۲۱)؛ ضمن آنکه آمریکا دولتهای عمده غرب مثل فرانسه، ایتالیا و بریتانیا را تشویق کرد تا با تعویق زمان باز پرداخت بدهیهای عراق، موافقت کنند.^(۲۲)

علاوه بر کمکهای اطلاعاتی و اقتصادی، آمریکا در این مرحله به لحاظ نظامی نیز البته بیشتر به طور غیر مستقیم عراق را یاری داد. هدف آمریکا از سیاست اخیر خود، مجهز ساختن ارتش عراق به پیشرفته‌ترین سلاحها بود برای نیل بدین منظور، دولت ریگان با قرار دادن نام ایران در ردیف کشورهای حامی تروریسم و اجرای عملیات **American stanch** بر علیه ایران، نه تنها خود، فروش سلاح به ایران را متوقف ساخت؛ بلکه از متحدین اروپایی خود نیز خواست که از فروش هرگونه سلاح و مهمات به ایران خودداری کنند.^(۲۳) اما درست دو نقطه مقابل آن دولت آمریکا با حذب نام عراق از لیست کشورهای حامی تروریسم، نه تنها هیچ مانعی در راه صدور سلاح به عراق از طریق متحدین اروپایی و یا خاورمیانه‌ای خود ایجاد نکرد؛ بلکه حتی مجوز صدور سلاح‌های آمریکایی از طریق کشورهای ثالث به عراق را نیز صادر کرد.^(۲۴) البته در این میان آنچه شانس عراق را برای دستیابی به سلاحهای جدید دو چندان کرد، تصمیم مجدد رهبران شوروی، پس از یک وقفه کوتاه مدت، برای صدور، سلاح به عراق به دلیل بیم از پیروزی ایران در جنگ و تأثیر آن بر جمهوریهای مسلمان‌نشین جنوب شوروی [سابق] بود.^(۲۵) مقایسه‌ای بین آمار و ارقام سلاحهای ارتش ایران و عراق در سال ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ و ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ بیانگر تغییر موازنه قوا در طول جبهه‌ها از نظر تسلیحات، به نفع عراق است.

ولی علی‌رغم تمامی این کمکها و ارسال جدیدترین سلاحها از شرق و غرب به عراق، نیروهای ایران همچنان ابتکار عمل در جنگ را در اختیار خود داشتند. به نظر می‌رسد شاهد

عینی این ادعا، انجام هشت عملیات نظامی از سوی نیروهای ایران در طول جبهه‌های جنگ در خلال مدت یکسال، ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) بوده باشد.

تداوم عملیات نظامی از سوی ایران، عراق را ترغیب به استفاده از سه راهکار؛ یعنی محروم ساختن ایران از عایدات نفت، حمله به مناطق مسکونی شهرها و استفاده از سلاح شیمیایی در جنگ، برای وادار کردن ایران به قبول آتش‌بس، کرد. تأمل در سیر وقایع و تجزیه و تحلیل اسناد، بیانگر این مهم است که دولت عراق برای استفاده از هر سه تاکتیک، چراغ سبز آمریکا را دریافت کرده است:

استراتژی عراق برای محروم ساختن ایران از عایدات نفت خود برد و پایه استوار بود؛ یکی حمله به نفت‌کشهای حامل نفت ایران در خلیج فارس و دیگری حمله به پایانه‌های صدور نفت ایران در جزیره خارک و از کار انداختن آنها. رمز موفقیت عراق در نیل به منظور خود، دستیابی به هواپیماهای پیشرفته فرانسوی سوپراتاندارد مجهز به موشکهای اگزرووسه بود. سلاح اخیر را دولت فرانسه با موافقت آمریکا در اختیار عراق قرار داد. (۲۶) لذا از این پس در تاریخ جنگ، آنچه که موسوم به جنگ نفت‌کشها بود، آغاز گردید؛ ضمن آنکه عراق در چندین نوبت پایانه‌های صدور نفت ایران در خارک را نیز مورد حمله قرار داد. دولت ایران برای مقابله با فشارهای عراق دو راهکار را مد نظر قرار داد؛ یکی حمله به نفت‌کش‌های حامل نفت متحدین عراق در منطقه و دیگر تهدید به مسدود ساختن تنگه هرمز با استفاده از موشکهای موسوم به کرم ابریشم. هدف رهبران ایران از اتخاذ این رهیافت‌ها، وادار ساختن متحدین عراق به وارد آوردن فشار به این دولت برای قطع حملات خود علیه ایران در خلیج فارس بود. آمریکا که در مقابل حملات عراق به نفت‌کش‌های حامل نفت ایران، سکوت اختیار کرده بود، بلافاصله پس از تهدید ایران، توسط آقای هاشمی رفسنجانی، مبنی بر بستن تنگه هرمز، واکنش نشان داد و رئیس‌جمهور آمریکا در پاسخ به سخنان رئیس‌مجلس وقت طی یک مصاحبه، مطبوعاتی در فوریه ۱۹۸۴ (چهارم اسفند ۱۳۶۲) اعلام کرد: «ما به هیچ وجه اجازه نمی‌دهیم ایران خلیج فارس را ببندد». سخنان اخیر ریگان، به معنای حمایت رسمی از عراق در مقابل ایران بود. (۲۷)

تاکتیک بعدی عراق برای وادار ساختن ایران به قبول آتش‌بس، حمله به مناطق مسکونی





شهرها و آغاز مقطعی در تاریخ جنگ، موسوم به جنگ شهرها بود. هدف رهبران عراق از اتخاذ راهکار اخیر، محروم ساختن دولت ایران از حمایت‌های مردمی، به لحاظ مالی و انسانی، در جنگ و تهییج افکار عمومی در داخل جامعه ایران علیه ادامه جنگ بود. در همین راستا، عراق حملات بی‌وقفه خود به شهرهای ایران را آغاز و تنها از نیمه دوم سال ۱۳۶۳ (۱۹۸۴) تا آخر تیر ماه ۱۳۶۴ (۱۹۸۵) این کشور، ۵۶۴ بار شهرهای ایران را مورد حمله قرار داد.^(۲۸) کارت سفید عراق در استفاده از این تاکتیک، سکوت مجامع بین‌المللی بود که این مهم نیز بدون رضایت دولت آمریکا قابل حصول نبود.

بی‌اثر بودن تاکتیک‌هایی نظیر جنگ نفت‌کش‌ها و شهرهای ایران در طول جبهه‌های جنگ، عراق را ترغیب به استفاده از سلاح شیمیایی برای توقف پیشروی نیروهای ایران کرد. دولت آمریکا علی‌رغم تمامی ادعاهای خود در خصوص حقوق بشر هیچ اعتراضی به استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی نکرد و تنها در بهار ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) بود که آمریکا در این خصوص به طور رسمی به عراق اعتراض کرد. اما این اعتراض، نوشداروی پس از مرگ سهراب بود؛ چرا که دولت عراق تا این هنگام با بهره‌گیری از سلاح مرگبار شیمیایی موفق به بازپس‌گیری بیشتر نواحی از دست رفته خود گردیده بود.

ج - فتح فاو؛ سرآغاز مداخله علنی آمریکا در جنگ به نفع عراق

اما با وجود این ایران همچنان ابتکار عمل را در جنگ در اختیار داشت؛ فرایندی که با فتح بندر استراتژیک فاو در بهمن ۱۳۶۴ (ژانویه ۱۹۸۶) توسط نیروهای ایران، به نقطه اوج خود رسید. رویداد اخیر، که نقطه عطفی در تاریخ جنگ بود، از دو بعد زنگ خطر را برای آمریکا به صدا در آورد؛ اولاً سیر وقایع جنگ بیانگر تفوق ایران بود و احتمال می‌رفت جنگ با پیروزی ایران خاتمه یابد و این مهم، با استراتژی دولت ریگان مبنی بر پیروز نداشتن جنگ در تضاد بود. ثانیاً، فتح فاو؛ کویت متحد عراق در جنگ با ایران و یکی از متحدین سنتی آمریکا در خلیج فارس را به دلیل قرار گرفتن در تیررس آتش توپخانه و یگان موشکی ایران به صورت جدی در معرض تهدید قرار می‌داد و این مهم نیز در تضاد با یکی از اهداف سنتی آمریکا در منطقه؛ این دفاع از رژیم‌های محافظه‌کار در مقابل تهدیدات خارجی، بود.^(۲۹) لذا استراتژی آمریکا در جنگ از این پس بر دو پایه استوار بود: ۱- پایان دادن به ابتکار عمل ایران

در جنگ و برعکس، قرار دادن آن در اختیار عراق ۲- مداخله علنی و رسمی در جنگ به نفع عراق. هدف آمریکا از این دو رهیافت، همانطور که توضیح داده خواهد شد، تحقق استراتژی جنگ بدون پیروز همراه با دفاع از متحدین خود، در منطقه بود.

هدف اصلی دولت آمریکا از راهکار نخست، این بود که عراق را در موقعیت پدافندی قرار دهد و در مقابل، ایران را در موقعیت آفند؛ قرار دهد. رهیافت دولت مزبور برای نیل بدین منظور، علاوه بر تعقیب سیاستهای قبل، یعنی فراهم ساختن تسهیلات مالی و تسلیحاتی برای عراق و در مقابل، ایجاد محدودیت فراروی ایران با تأسیس یک ایستگاه هوایی توسط CIA در بغداد و گذاردن دقیق‌ترین اطلاعات از وضعیت نظامی ایران در اختیار عراق بود «ماکس پری»، مؤلف کتاب کسوف، در این باره چنین می‌گوید.

«در ماه اوت ۱۹۸۶، CIA یک سیستم بسیار پیچیده و امن به را انداخت که واشنگتن را مستقیماً به عراق متصل می‌کرد. برای دو ماه متوالی صدام حسین از طریق ایستگاه بغداد اطلاعات مستقیمی دربارهٔ آرایشهای نظامی ایران دریافت می‌داشت... این مرکز همچنین قادر بود اطلاعات به هنگام دقیقی را برای فرماندهان عراق تهیه کند... [این اطلاعات] فقط از آن جهت برنامه‌ریزی شده بود که عاملان به رژیم صدام حسین در برابر ایران، امتیاز و برتری بدهد.»^(۳۰)

دولت آمریکا برای کمک به عراق نه تنها دقیق‌ترین اطلاعات را در اختیار این کشور قرار داد؛ بلکه از طریق عربستان سعودی، یکی از متحدان نزدیک خود در منطقه، سعی کرد با پائین آوردن قیمت نفت، ایران را از مهمترین منبع درآمد خود برای تأمین هزینه‌های جنگ محروم کند. توضیح اینکه، در این زمان عربستان سعودی، سیاست جدید نفتی خود موسوم به NetBack را اعلان و به دنبال آن، میزان تولید نفت خود را از ۲/۵ میلیون بشکه در روز به ۶ میلیون بشکه افزایش داد. ماحصل این سیاست، کاهش قیمت نفت از هر بشکه ۳۰ دلار به کمتر از ۹ دلار بود.^(۳۱)

اثرات منفی سیاست اخیر بر اقتصاد ایران، هنگامی بهتر قابل فهم است که این نکته را مد نظر قرار دهیم که در همین هنگام، ارزش دلار نیز ۳۰٪ (درصد) سقوط کرد. کمکهای اطلاعاتی و نظامی به عراق و در مقابل ایجاد محدودیت‌های مختلف نظامی و



اقتصادی فرا روی ایران، بالاخره سبب گردید تا عراق با رویگردانی از سیاست تدافعی در جنگ و رویکرد مجدد به سیاست تهاجمی، ابتکار عمل را به تدریج در اختیار گیرد. رویکرد عراق به سیاست اخیر از اسفند ۱۳۶۴ (۱۹۸۶) به بعد، با انجام عملیاتهای مختلف در طول جبهه‌های جنگ علیه نیروهای ایران تقریباً آشکار گردید. مهمترین تلاش ایران برای مقابله با استراتژی جدید جنگی عراق، انجام عملیات کربلای پنج بود؛ اما عدم تحقق هدف اصلی این عملیات، یعنی فتح بصره و مقاومت خطوط دفاعی عراق در برابر حملات مکرر نیروهای ایران، نه تنها بیانگر افزایش توان نظامی عراق بود بلکه فرماندهان نظامی ایران را وادار به اتخاذ استراتژی جدیدی در جنگ کرد که اساس آن، مبتنی بر انجام عملیات محدود همراه با آموزش و تسلیح نیروهای مردمی مخالف دولت عراق در داخل این کشور بود؛^(۳۲) فرایندی که از نظر برخی از کارشناسان نظامی، به معنای قرار گرفتن عراق، در موقعیت پدافند و ایران در موقعیت آفند بود.

دولت آمریکا همزمان با تلاش برای قرار دادن ایران و عراق در موقعیتهای افند و پدافند از سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۷) تصمیم به مداخله علنی در جنگ به نفع عراق گرفت. احتمال می‌رود دو عامل، سبب اخذ این تصمیم از سوی دولت آمریکا گردیده باشد. یکی به مخاطره افتادن امنیت متحدین آمریکا در منطقه و دیگری تهید تداوم صدور نفت ارزان از منطقه به غرب به دلیل گسترش دامنه جنگ به خلیج فارس بر اثر موضوع جنگ نفت‌کشها. پشتوانه و محمل آمریکا برای مداخله در جنگ علیه ایران، نیروهای استقرار یافته این کشور در خلیج فارس بودند که ابتدا در قالب دفاع از متحدین عراق در منطقه ظاهر شد و در پایان، با درگیری مستقیم آمریکا با ایران و نهایتاً سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران، خاتمه یافت.

توضیح اینکه در سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) به دنبال حملات مکرر عراق به نفت‌کشهای حامل نفت ایران در خلیج فارس ایران به منظور وادار ساختن کشورهای منطقه به وارد آوردن فشار بر دولت عراق برای قطع حملات خود، به طور محدود کشتیهای حامل نفت متحدین عراق در منطقه را مورد حمله قرار داد. در این حین به طور ناگهانی دولت کویت به آمریکا پیشنهاد داد که یازده فروند از نفت‌کشهای این کشور تحت حمایت پرچم آمریکا در خلیج فارس قرار

گیرند؛ ضمناً این دولت تهدید کرد که در صورت پاسخ منفی آمریکا، این کشور از دولت شوروی تقاضایی مشابه خواهد کرد. دولت آمریکا بلافاصله از پیشنهاد کویت استقبال و اقدام به اجرای طرح نصب پرچم آمریکا بر فراز کشتیهای حامل نفت کویت و تقویت نیروی نظامی خود در خلیج فارس نمود.^(۳۳)

اقدام اخیر دولت آمریکا از سوی بسیاری از تحلیلگران مسائل سیاسی، به معنای آغاز مداخله علنی و رسمی این کشور در جنگ به نفع عراق و علیه ایران بود؛ زیرا کویت نه تنها به لحاظ مالی عراق را در جنگ با ایران کمک کرده بود؛ بلکه با مساعدت به انتقال سلاحهای صادراتی به عراق از طریق خاک خود، فروش نفت عراق و بالاخره با واگذاری پایگاه هوایی «علی السالم» و جزایر وره و بویان به عراق رسماً با ایران وارد جنگ شده بود.^(۳۴) دولت آمریکا همزمان با اعلان سیاست تحت حمایت قرار دادن نفتکشهای حامل نفت متحدین عراق در منطقه، برای کامل کردن فشار بر ایران با استفاده از شرایط نوین بین‌المللی که بر اثر زوی کار آمدن گورباچف در شوروی پیش آمده بود، قطعنامه شماره ۵۹۸ را در شورای امنیت تصویب و از طرق مختلف؛ از جمله تهدید به تحریم تسلیحاتی، ایران را برای قبول آن تحت فشار قرارداد؛^(۳۵) و این دقیقاً در شرایطی بود که قبول قطعنامه در آن مقطع به ضرر ایران بود؛ چرا که بند اول آن، ناظر بر عقب‌نشینی نیروهای طرفین به مرزهای شناخته شده بین‌المللی بود؛ در حالی که در آن هنگام، نیروهای ایران بخشهای عظیمی از اراضی عراق را در اشغال خود داشتند.

اقدام بعدی آمریکا در چارچوب استراتژی مداخله در جنگ به نفع عراق، ایجاد درگیری نظامی با نیروی دریایی ایران در خلیج فارس و وارد ساختن ضربات مقطعی به توان نظامی ایران همراه با حمله به سکوهای نفتی ایران در فلات قاره بود. به نظر می‌رسد که حمله هلیکوپترهای آمریکا به ناو ایرانی موسوم به «ایران اجر» در سپتامبر ۱۹۸۷ (شهریور ۱۳۶۶) به بهانه مین‌گذاری، حمله به سکوهای نفتی نقش رستم و رشادت در مهرماه ۱۳۶۶ (۱۹۸۷) به دنبال حمله قایقهای تندرو ایران به دو نفتکش در خلیج فارس و حمله موشکی ایران به نفتکش کویتی «سیتی آیل سیتی» تحت پرچم آمریکا و بالاخره حمله ناوهای آمریکا به سکوهای نفتی «سیری» و «ساسان» و ناوهای سه‌هند و سبلان به بهانه برخورد کشتی



آمریکایی «ساموئل رابرتس» با مین در خلیج فارس، در راستای استراتژی آمریکا مبنی بر درگیری محدود با ایران بوده باشد.^(۳۶) احتمال می‌رود اتخاذ استراتژی اخیر از سوی آمریکا برای مقابله با ایران در خلیج فارس، ناشی از دو واقعیت بوده باشد. نگرانی آمریکا از مواجه شدن با ویتنامی دیگر و مسدود شدن تنگه هرمز توسط ایران.

درگیری نظامی آمریکا با ایران در خلیج فارس، علاوه بر مداخله در جنگ به نفع عراق، بخشی از یک سناریوی بود که زمینه‌های لازم را برای عراق جهت باز پس‌گیری بندر استراتژیک فاو فراهم آورد. رویدادی مهم در تاریخ جنگ که با کمکها و مداخلات مستقیم آمریکا، بالاخره تحقق یافت.

«در اوایل سال ۱۹۸۸ واحدهای ارتش عراق با یک نقشه بسیار خوب طراحی شده و مانور نظامی پیچیده‌ای که با کمک آمریکا برنامه‌ریزی شده بود، جزیره استراتژیک فاو را باز پس گرفتند. کارشناسان نظامی آمریکا با کمک نقشه‌هایی که توسط CIA تهیه شده بود، تمام راههای تعرض عراق را مشخص و برای انجام این تعرض؛ فرماندهان عراقی یک سال تمام زیر نظر دقیق افسران اطلاعاتی آمریکا تحت آموزش قرار گرفتند؛ به طوری که پس از شروع حمله عراقی‌ها توانستند شبه جزیره را ظرف ۳۶ ساعت دوباره اشغال کنند.»^(۳۷)

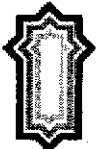
موفقیت عراق در باز پس‌گیری بندر فاو، تنها با مد نظر قرار دادن استفاده وسیع این کشور از سلاحهای شیمیایی و کمکهای آمریکا قابل تحلیل است. این رویداد معرف آغاز دوران جدیدی در تاریخ جنگ قلمداد می‌شود؛ دورانی که مشخصه اصلی آن، آغاز مرحله جدید تهاجمات ارتش عراق در طول جبهه‌ها علیه نیروهای ایران نه تنها برای باز پس‌گیری مناطق اشغالی کشور خود؛ بلکه برای ورود مجدد به خاک ایران، بود. وقوع این تحول و همزمان با آن، عقب‌نشینی نیروهای ایران در بسیاری از خطوط جبهه‌ها، اگرچه به معنای تغییر شاهین تراز و در میدان جنگ به نفع عراق بود؛ اما هنوز برای وادار ساختن ایران به قبول آتش‌بس کافی نبود. لذا رهبران آمریکا تصمیم گرفتند با اجرای یک سناریوی فجیع، ایران را وادار به قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت کنند. این سناریو، حادثه‌ای جز حمله ناو جنگی «وینسنس» آمریکا به هواپیمای مسافربری ایرباس ایران در ۱۲ تیرماه ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) در مسیر بندر عباس

-دبی و شهادت بیش از ۳۰۰ سرنشین آن نبود.

بدون تردید حادثه فجیع سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران، نقطه عطف مداخله علنی آمریکا در جنگ به نفع عراق و علیه ایران بود. پس از آن، نه تنها ارتش بعث عراق مرحله جدید تعرض خود به خاک ایران را آغاز کرد؛ بلکه گروهک ضد انقلاب منافقین نیز با کمک عراق در نواحی غرب به درون ایران رخنه کرد. در چنین موقعیتی دولت ایران در ۲۷ تیرماه ۱۳۶۴ (۱۹۸۸) قطعنامه ۵۹۸ را قبول و آمادگی خود را برای پایان جنگ اعلام داشت. بدون شک، اگرچه در تصمیم اخیر رهبران ایران عوامل متعدد اقتصادی سیاسی نقش داشته است؛ اما نقش اقدام دلخراش دولت آمریکا، سرنگونی هواپیمای مسافربری، در اتخاذ این تصمیم غیر قابل انکار است^(۳۸)؛ بخصوص با توجه به اینکه رئیس جمهور وقت ایران، حضرت آیه الله خامنه‌ای، طی نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل برای اعلان نظر رسمی ایران نسبت به قطعنامه ۵۹۸، ضمن اشاره به انهدام هواپیمای مسافربری ایران، از آن به عنوان نشانه‌ای از تشدید جنگ که حتی نابودی افراد غیر نظامی و بی‌گناه را آغاز کرده است، اشاره نمودند.^(۳۹)

نتیجه:

دولت آمریکا در سالهای پس از جنگ جهانی دوم به دلایل مختلف سیاسی و اقتصادی علاقه مند به تثبیت نفوذ خود در منطقه خلیج فارس گردید. این مهم با خروج نیروهای انگلیسی از منطقه تحقق یافت. پس از آن، دولت آمریکا در منطقه استراتژیک خلیج فارس اهداف متعدد سیاسی و اقتصادی را تعقیب می‌کرد و در مقاطع مختلف، با اتخاذ راهکارهای مناسب سعی در تأمین آنها داشت. ایران قبل از پیروزی انقلاب نقش اساسی در تأمین اهداف آمریکا در منطقه داشت؛ اما پیروزی انقلاب اسلامی در ایران چالشهای اساسی فراروی منافع آمریکا در منطقه ایجاد کرد. تجاوز عراق به ایران و آغاز جنگ هشت ساله، فرصت مناسبی در اختیار رهبران آمریکا قرار داد تا با استفاده از آن، در صدمه‌مقابل با انقلاب ایران برآیند. این جنگ، اگرچه در زمان ریاست جمهوری کارتر به وقوع پیوست؛ اما بیش از همه باید در ارتباط با سیاست خارجی ریگان بررسی گردد. اساس سیاست خارجی ریگان در قبال ایران، در چارچوب دکترین رامبو، به بن بست کشاندن انقلاب ایران بود. ریگان سعی کرد تا با مد



نظر قرار دادن این اصل، در قبال تحولات جنگ ایران و عراق موضع گیری کند؛ به همین دلیل، این موقعیت عراق در جبهه های جدال بود که موضع گیری آمریکا در قبال تحولات جنگ را تعیین می کرد؛ این موضع گیری از بی طرفی تا مداخله علنی در نوسان بود. اما به نظر می رسد آمریکا هرگز بی طرفی کامل به معنای واقعی رعایت نکرد.

یادداشتها:

۱. ایرج ذوقی، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، پازنگ، تهران، ۱۳۶۷، صص ۱۵۰-۱۶۷.
۲. جورج لنچافسکی، رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه از ترومن تا ریگان، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، البرز، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۷ به بعد.
۳. علی معرفت جو، منطق جنگ خلیج فارس، جمله اطلاعات سیاسی - اقتصاد، ش ۴۱-۴۲، صص ۵۱-۵۰.
۴. پیروز مجتهدزاده، کشورها و مرزهای ژئوپولیتیک در خلیج فارس، ترجمه حمیدرضا ملک - محمدی نوری، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ۱۳۷۴، صص ۱۳۵-۱۳۶.
۵. برای اطلاع بیشتر ن.ک به: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، البرز، تهران، ۱۳۷۳.
۶. جمیله کدیور، انقلاب اسلامی؛ رویارویی ایران و آمریکا، انتشارات روزنامه اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۰۶.
۷. همان، ص ۱۰۳.
۸. هوارد کمچیان، جنبشهای اسلامی در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۶، صص ۳۴-۳۶.
۹. هوشنگ امیر احمدی، سیاست خارجی منطقه ای ایران، ترجمه علیرضا طیب جمله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۷۱-۷۲، ص ۶.
۱۰. برای اطلاع بیشتر ن. ر.ک به نعیمی ارفع، مبانی رفتاری شورای همکاری خلیج فارس در قبال ایران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ۱۳۷۰.
۱۱. برای اطلاع از اهداف عراق در تجاوز به ایران ن. ر.ک به: علی اصغر جعفری ولدانی، کانونهای بحران در خلیج فارس، انتشارات، کیهان، تهران، (۱۳۷۱)، صص ۶۵-۷۹.
۱۲. رضا رئیس طوسی، استراتژی آمریکا؛ تضعیف توان ملی ایران، جمله ایران فودا، سال سوم، ش ۱۶، ص ۲۹.
۱۳. کنت آر، تیمرسن، سواگروی مرگ، ترجمه احمد تدین، انتشارات رسا، تهران، (۱۳۶۶)، صص ۱۶۵-۱۶۶.
۱۴. معرفت جو، پیشین، ص ۵۳.
۱۵. ماکس پری، کسوف، ترجمه غلامحسین صالحیار، انتشارات اطلاعات، تهران.
۱۶. رئیس طوسی، پیشین، ص ۳۰.
۱۷. محمدعلی امامی، بررسی روابط سیاسی سوریه و عراق در دهه ۱۹۸۰، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی،

تهران، (۱۳۷۴)، صص ۴۲-۴۴.

۱۸. ماکس پری، پیشین، ص ۷۸.

۱۹. همان.

۲۰. همان، ص ۷۱۳.

۲۱. معرفت جو، پیشین، ص ۵۳.

۲۲. امامی، پیشین، ص ۴۳.

۲۳. رئیس طوسی، پیشین، ص ۳۳.

۲۴. ماکس پری، پیشین، ص ۷۱۲.

۲۵. رئیس طوسی، پیشین، ص ۳۲.

۲۶. هلن، کادرد انکوس؛ نه صلح نه جنگ، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی فشرنو، تهران، ص ۲۶۰.

۲۷. رئیس طوسی، پیشین، ص ۳۲.

۲۸. لنچافسکی، پیشین، ۳۵۸.

۲۹. رئیس طوسی، پیشین، ص ۳۴.

۳۰. معرفت جو، پیشین، ص ۵۴.

۳۱. ماکس پری، پیشین، ص ۷۱۸.

۳۲. امیر اخملوی، پیشین، ص ۶.

۳۳. پانول جانزه گری سیک و دیگران، منافع ابرقدرتها در خلیج فارس، ترجمه مجید قهرمانی، فرهنگ اسلامی و سفید، (تهران، ۱۳۷۰)، ص ۴۳.

۳۴. لنچافسکی، پیشین، ص ۳۵۸.

۳۵. تیمرن، پیشین، صص ۴۲۳-۴۲۴.

۳۶. رابرت فویدسن، گورباچف، ایران؛ جنگ ایران و عراق، ترجمه الهه کولایی، جمله سیاست خارجی، سال یازدهم، ش ۲، ص ۳۸۵.

۳۷. لنچافسکی، پیشین، صص ۳۴۱-۳۲۸.

۳۸. ماکس پری، پیشین؛ ص ۷۱۹.

۳۹. رک ب: خطبه‌های نماز جمعه تهران توسط آقای هاشمی رفسنجانی در ۱۸ مرداد ۱۳۷۰.

۴۰. روزنامه اطلاعات مورخه ۱۳۷۶/۵/۱.

